



آرمان و آزمون خراسانی صلح در افغانستان

ساختار هویت های ملی در دولت-ملت های منطقه ما دچار نوعی از جا در رفتن های گوناگون هستند که هویت ترکیبی جمهوری-اسلامی-ایرانی در کشور ما به یمن انقلاب اسلامی و به یمن فرایندهای تاسیسی در دل رفرا اندم و قانون اساسی و جمهوریت و مجلس و انتخابات، از آن مستثنی می باشد. از جا در رفتگی هویتی در بیشتر کشورهای منطقه به شکل نیمه گمشده تاریخی و فرهنگی تجلی می یابد. از جا در رفتگی هویتی در ترکیه کمالیستی برای دهه های متمادی پاسخی کاذب در اختیار پرسش از خاستگاه و از کجا آمده ای می نهاد. ایده توران در ترکیه کمالیستی احساسی نیرومند اما کاذب به پرسش مذکور می داد و می گفت ترکهای ترکیه از آسیای میانه به آناتولی آمده اند. ترم شرق شناسی استعماری عنوان آسیای میانه را برای در محاق نهادن خاستگاه خراسانی ترکان آناتولی در دسترس بازی های هویتی می نهاد. خراسان در مفهوم فرهنگی، ادبیات فارسی عرفانی و اهل بیتی خود همانا نیمه گمشده معنوی و از جا در رفته هویت های ملی در افغانستان و آسیای میانه و ترکیه است که روزگاری باید به جایگاه خود بازگردد و جایگاه راستین خود را اشغال کند. یورش ضد خراسانی طالبان اکنون می تواند پاسخی خراسانی در مفهوم فرهنگی و فرامرزی خود یابد:

حامد کرزای بدون اشاره به رویکرد حقارت بایدن در خصوص افغانستان با خوانش شعر خوشا عشرت سرای کابل و دامن کپسارش از صائب تبریزی گفت می خواهم تمدن بزرگ افغانستان را با این شعر به رئیس جمهور بایدن معرفی کنم اگر تا حال نمی داند

حامد کرزای نگفت که آن شعر مربوط به عصر جهان اسلامی و خراسانی کابل و هرات و بلخ و بخارا و نیشابور بود:

چه گویم از بلندیهای طبع آسمان سیرش

به دوش عرش کرسی می نهاد از رتبه افکارش

الهی تا جهان آرا و شهر آرا به جا باشد

جهان آرای و آرایش کشور بود کارش

کابل و بلخ و بخارا و بغداد و یمن و شیراز و همه شهرهای توصیف شده در شعر فارسی کوله باری از حافظه یک روزگار سپری شده بردوش دارد: روزگاری که قلمروهای سرحدی میان ایران و روم و ترکستان و عرب وجود داشت اما مرزها و مرزبندی های استعماری در ظاهری ملی و ملی گرایانه چنان مساحی نشده بود که ما و آنها را در قالب ذوات و جوهرهای متفاوت و اشتراک ناپذیر تفکیک کند. در آغاز قرن گذشته ناسیونالیسم الگو برداری شده از ژاکوبینیسم فرانسوی آن عصر واز الگوهای فاشیستی ایتالیا و آلمان، و امروز افراطی گرایی ها و تحجرگرایی های ظاهرا دینی اما باطناً تکفیری و برساخته امریکا و سیاه، مفهوم آشنا و شاعرانه شهرهای و جغرافیای زیست ما را در معرض یک آشنازدایی خشونت ناپذیر قرار دادند. مدتها قبل از پاکسازی های قومی، تبعید های دسته جمعی اقوام، و جنگ ها و تجاوز های یک قرن اخیر منطقه، اتفاقی در دل زبان و زبان شناسی و ادب شناسی رخ داد، رخدادی که پیش درآمد مرزبندی ها و مرزکشی های برناگذشتنی میان ما و آنها بود. تحجرگرایی ملی در عصر رضاخانی و کمالیسم ترکیه در بدایت خود یک جور خشونت زبان شناختی بود که بر زبان فارسی و یا ترکی اعمال می شد و امروز در امتداد همان عملیات مرزبندی، شاهد خشونت مشابهی هستیم که این بار نه بر ادبیات که بر متن دینی اعمال می شود تا تجزیه ملی گرایانه علیه تمامیت امت مسلمان را با تجزیه خونین تر تمام و تکمیل کند. آنچه که در شعر اقبال لاهوری عشق کشمیر و شیراز را با نوای حجاز درهم می تافت، آنچه که پیشتر در جغرافیای شعر سعدی حلب و کاشغر و شیراز و بغداد را خویشاوند می ساخت، رقص نگاری اوزان عروضی عزلیات حافظ و آن تخت و صحنه تخیلی که سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی بر آن پای می کوبیدند جغرافیای امت بود. در فضای امت اندیشی بود که مفسران عرب مرج البحرين یلتقیان را ملاقات گاه بحر فارس و بحر روم می دانستند، و یا عثمانی ها مدیترانه را بحر سفید می نوشتند. مکان مشترک و فضای صاف و شگفت انگیز که شعر تبریز و کابل و بغداد و یمن و حجاز شکفته می شد، جغرافیای امت بود. در زبان شعر فارسی همکناری همه این شهرها و رودها از جیحون تا دجله و فرات و نیل با امت همسو بود، در دگر جای هولناک ناسیونالیسم کپی برداری شده از فاشیسم بود که مفهوم وطن با تفکیک از اسلام و امت در معرض بی جا سازی قرار گرفت و تغزل موزون شعر همزیستی و همزبانی سترون و بی برگ و بار شد.

و خراسان بزرگ در همان مفهوم تاریخی و فرهنگی خود که بسی فراتر از جغرافیای کنونی شامل گستره وسیعی از آسیای میانه و خاک افغانستان می شد یکی از آن قربانیان عصر مرزبندی های استعماری است. اما آن مرزها فقط میادین مین و پوست های دیده بانی و سیم های خاردار نیستند که آنجا در قلمروهای سرحدی میان این یا آن کشور هیبت هولناک خود را به رخ می کشند، مرزها بسی درونی تر شده اند و از ذهن ها می گذرند.

در منطقه ما آوارگان افغانی از حق ورود به سرزمین شعر و سبیل های ادبی محروم هستند، مکان مشترک ادبیات فارسی که شهرها و دریاها و انسان های این حوزه تمدنی وسیع را به یکدیگر پیوند می داد جای خود را به مرز اندیشی داده است. تحت تاثیر تمایز گذاری ملی در مفهوم ملی گرایانه جدید است که ما دیگر نمی توانیم کودک آواره افغانی یا آوارگان و رانده شدگان ترک مسلمان قره باغی در آنسوی ارس را یکی از ما بدانیم. سیم های خاردار اکنون نه از مرزهای جغرافیایی بلکه از درون وجدان ها و اندیشه ها می گذرند و به شکل صف بندی ما و آنها درونی شده اند. آنچه که پیشتر دغدغه ژاندارم ها و اداره جاتی های اداره اتباع بیگانه بود اکنون به قلعه وجدان روشنفکری بدل شده است. راه ورود کودک

افغانی و عراقی و فلسطینی به این قلعه بسته است، همچنان که راه و آذری در آن سوی ارس.

شاید به گفتمان در آوردن مفهوم فرهنگی خراسان بزرگ بتواند مصیبت امروزین خراسانی های افغانستان را وارد قلمروی راهبردی جدید نماید: خطی که یک ژنرال انگلیسی در عصر بازی بزرگ به دور جغرافیای میهن کشیده و مثلاً هرات و بخش عمده ای از خراسان را به آنسوی مرز رانده نباید از ذهنیت ما عبور کند و جغرافیای ذهن و ضمیر ما را به دو نیمه ما و آنها تقسیم کند. دیروز در عصر بازی بزرگ و قرن سپری شده این انگلستان بود که مهندسی مرزهای ملی را برعهده داشت و امروز طالبان است که نوک تیز پیکان تجاوز را متوجه خاک خراسان فرهنگی کرده. خراسان در مفهوم عمیق خود آن جغرافیای بینا-فرهنگی است که می تواند ایران و ترکیه را حول مقال مشترک صلح و دفع تجاوز طالبانی متحد سازد. خراسان در مفهوم اهل بیتی و عرفانی و تمدنی خود که در ترکیه تعبیر به خراسان ارنلری یعنی واصلان و عارفان مهاجر خراسانی در مقام بنیان گذاران نیروی نرم تمدن عثمانی اکنون سالهاست که در ترکیه ارج می بیند و بر صدر می نشیند. در طول قرون متمادی، از آناتولی تا بالکان در جای جای آن جغرافیا که روزگاری عثمانی نامیده می شد مزار خراسانی ها تبدیل به زیارتگاه های مردمان مسلمان شده است. کادر ها و رهبران حزب عدالت و توسعه از داوود اوغلو گرفته تا نعمان کورتلموش و اردوغان جنبش حزب خود را در امتداد راهییمایی تاریخی فرزندانگان و عارفان خراسان بازنمایی می کنند، در ارجاع به مهاجرت ده ها هزار نفری عارفان خراسان به آناتولی در عصر حمله مغول. این همان هجرت تاریخ ساز بود درویشان و عارفان پیشه ور و هنرمند خراسان را در جایگاه معماران تمدن سلجوقی و عثمانی نشانده. امروز خراسان در مفهوم فرهنگی، اهل بیتی، و ادبیات فارسی و عرفانی خود می تواند به مقال مشترک ایران و ترکیه تبدیل شود. ایران و ترکیه می توانند در ذیل چتر وحدت بخش مشترکات فرهنگی و تمدنی به طالبان اخطار بدهند که دستها از خاک خراسان کوتاه، که راه صلح و وحدت ملی افغانستان از اشغال و لسوالی ها و تخریب دستاوردهای سازندگی حاکمیت مستقر افغانستان نمی گذرد، که هزاره ها و تاجیکان و ازبکها و ترکمن ها و همه مردمان افغانستان که در فراسوی مرزهای ملی خود را خراسانی و متعلق به فرهنگ و تمدن می دانند جزو مولفه های حذف ناپذیر صلح می باشند. در این میان برآمد انتخاباتی یک خراسان مشارکت جو با همه مولفه های شیعی، اهل سنتی، و قومیتی آن، محیط عملیاتی مساعدی در اختیار ایران می گذارد تا مشهد و تربت جام و زاهدان و زابل را به سکوی یک جهش بزرگ صلح سازی در افغانستان کند و از ظرفیت علما و نخبگان و روشنفکران اهل سنتی در کنار برادران شیعی خود برای شکل دهی یک گفتگوی میان-فرهنگی در درون فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی و خراسانی بهره ها گیرد.

ایران، افغانستان، ترکیه و کشورهای آسیای میانه بدون تغییر حتی یک وجب از مرزهای ملی، مفهوم بینا-فرهنگی خراسان را که شامل تنوع زبانی فارسی، ترکی و مشمول حب اهل بیتی و رضوی است احیا کنند و در امتداد تسامح و رواداری عارفان آن دیار، صلحی خراسان بگسترانند در گستره وسیع افغانستان و سدی سدید برافرازند علیه همه اشکال افراطی گری و تکفیری.